

حقوق بشر: مفاهیم و مضامین

علی حاجی غلام سریزدی
دیپلمات و دانشجوی دکترای حقوق بین‌الملل

Brian Orend, *Human Rights: Concept and Context*,
Ontario: Broadview Press Ltd, 2002, 267 pages.

عنوان «مفاهیم حقوق بشر» و فصل دوم با عنوان «مضامین حقوق بشر» ارایه گردیده‌اند.

فصل یکم: مفاهیم حقوق بشر

این فصل شامل شش بخش جداگانه به شرح ذیل است:

برایان اورند نویسنده کتاب *حقوق بشر: مفاهیم و مضامین*، استاد و رییس بخش فلسفه دانشگاه واترلو کانادا است. به باور وی، مباحث کتاب پیش روی به فهم بیشتر مسایل فلسفه حقوق بشر کمک می‌کند. نامبرده مباحث مورد نظر خود را در این باره در دو فصل جداگانه به رشته نگارش درآورده است که فصل یکم با

بخش نخست - مفاهیم پایه:

واژه‌شناسی حقوق بشر

تمامی جوامع حقوق بشری همانند دیگر جوامع دارای راه‌های مختلفی برای ارایه نظرات و مطالب خود هستند. اما زبان حقوق بشر، دارای ویژگی خاصی است که آن را نسبت به سایر موارد متمایز می‌کند و آن تأثیر گذاری حسی، عقلی و سیاسی آن است. یعنی حقوق بشر از طریق استفاده از ابزارهای چندگانه در صدد دستیابی به اهداف خود است. حقوق بشر از دو واژه «حقوق» و «بشر» تشکیل شده است. از واژه بشری حقوق بشر چنین استنباط می‌شود که همه انسان‌ها باید از این حقوق بهره‌مند گردند. پس نخستین رهیافتی که در واژه‌شناسی حقوق بشر به آن می‌رسیم این است که دامنه‌ی شمول حقوق بشر بسیار گسترده و در برگیرنده همه‌ی انسان‌ها است. بدون شک زبان حقوق بشر زبانی اخلاقی است و حقوق بشر تضمین‌کننده استقلال و آزادی فردی - فارغ از نژاد، فرهنگ و آیین - است. همچنین تردیدی نیست که حقوق بشر مقدم بر قانون است و می‌بایست از طریق

اجرای قانون حمایت شود. در این رابطه برخی از نظام‌ها مدعی‌اند که حقوق بشر با فرهنگ داخلی آنها مغایرت دارد یا اینکه ارزش‌های خود را بهتر از حقوق بشر می‌دانند. اما به هر حال تعاریفی که از واژه‌های «حقوق» و «بشر» در کتب مختلف به ویژه کتب حقوقی وجود دارد مبین این امر است که حقوق بشر تضمین‌کننده استقلال و آزادی‌های فردی است. از سوی دیگر اعلامیه جهانی حقوق بشر را می‌توان آرمان مشترک همه مردم جهان در راه احقاق حقوق انسانی جهانیان دانست. رعایت این حقوق موجب گسترش آزادی و عدالت در سطح کره زمین می‌گردد.

در نظام حقوق بین‌الملل، حمایت از حقوق بشر و تدوین و اجرای این حقوق به دولت‌ها سپرده شده است و با توجه به برخورد حاکمیتی دولت‌ها با حقوق بشر، روند حرکت در این زمینه کند بوده است. حقوق بشر در راه حفظ و پاسداری از حیثیت ذاتی انسان، نوع بشر را اولویت می‌بخشد و حکومت نیز به عنوان مدافع حقوق اجتماع و حاکمیت، در بسیاری از موارد اقدام به محدود کردن حقوق بشر

می‌نماید. در این رابطه لازم به نظر می‌رسد تا میان نقش دولت در اعمال حاکمیت و حقوق بشر تعادل برقرار نمود. امروزه برای تأمین این تعادل نظام‌های دموکراتیک مطرح هستند و دموکراسی به عنوان نقطه تعادل بین حکومت و حقوق بشر شناخته شده است.

بخش دوم - چه کسانی از حقوق بشر بهره‌مند می‌شوند؟

آن‌طور که از عنوان حقوق بشر پیداست، قطعاً همه جوامع بشری باید از امتیازات آن برخوردار گردند. همچنین در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد چنین تصریح گردیده است که «همه‌ی اعضای خانواده بشری از حقوق بشر بهره‌مند می‌گردند.» در واقع چنین پردازشی به حقوق همه‌ی اعضای جامعه‌ی بشری با این صراحت قدری حیرت‌آور است. باید اشاره کرد که از یک طرف حقوق بشر تضمین شده است. چرا که حقوقی قانونی است و در پاسخ به این پرسش که چه کسانی دارای این حقوق هستند؟ باید گفت کسانی دارای حق و دارنده‌ی آن هستند که آن حقوق به آنها

باز می‌گردد و در اینجا تمامی جامعه‌ی بشری به عنوان صاحبان حقوق بشر مطرح می‌باشند.

طرفداران حقوق بین‌الملل، اسنادی همانند اعلامیه جهانی حقوق بشر را مد نظر قرار داده و با استناد به آن مدعی شمولیت این امر می‌شوند. اما در عین حال از سویی با ابهاماتی نیز روبه‌رو می‌شویم، به ویژه وقتی گفته می‌شود همه اعضای جامعه‌ی بشری. آیا جنایتکاران، تروریست‌ها و گروه‌هایی که خود قوانین را زیر پا می‌گذارند نیز از حقوق بشر بهره‌مند می‌گردند یا اینکه باید در این خصوص تبعیض‌هایی نیز قایل شویم؟ نتیجه اینکه جنبش حقوق بشری نمی‌تواند از دو باور متفاوت دفاع کند، یعنی یکی شمولیت جهانی خود و دیگری برابری کامل در برخورداری از حقوق.

الف - شرایط لازم و کافی برای برخورداری از حقوق بشر

به منظور رسیدن به یک نتیجه قطعی و منطقی برای پاسخ به این پرسش که چه کسانی دارای حق در موضوع حقوق بشر هستند؟ ما باید تمایز مهمی را قایل شویم

و آن هم در رابطه با شرط لازم و کافی برای برخورداری از حقوق بشر می‌باشد. شرط لازم برای وضعیت صاحبان حقوق بشر این است که بدون آن، افراد نمی‌توانند کاری انجام دهند و یا به عبارتی دیگر بدون حقوق بشر اصولاً وضعیتی برای صاحبان آن متصور نمی‌باشد. پرسشی که در اینجا مطرح است آن است که یک مخلوق (انسان) باید چه شرایط یا ویژگی‌هایی داشته باشد تا در زمره صاحبان حقوق بشر قرار گیرد؟ و چه ویژگی‌ها و یا شرایطی برای به دست آوردن این وضعیت (در زمره صاحبان حق قرار گرفتن) کافی می‌باشد؟

به عبارتی دیگر، برای اینکه فردی را به طور کامل در زمره صاحبان حق قرار دهیم، چه شرایطی لازم است و چه شرایطی کافی است؟ و آیا همه‌ی اعضای جامعه بشری این شرایط (لازم و کافی) را دارا هستند؟

ب - بشر زیستی

شاید بهترین و روشن‌ترین راه برای اثبات جهان‌شمولی و برابری حقوق بشر، اصرار بر این امر است که حقوق بشر ریشه در

زیست‌شناختی انسان دارد. برای نمونه، کسی را می‌توان صاحب حقوق بشر دانست که تنها و تنها از پدر و مادر (انسان) متولد شده باشد. بدین ترتیب این شرط لازم است برای هر کس که بخواهد در زمره صاحب حق قرار گیرد. حتی اختصاص حقوق بشر به انسان‌ها باعث شده است تا برخی از طرفداران حیوانات آن را تا حدی تبعیض‌آمیز بدانند. در هر صورت توجه به ویژگی‌های زیستی و خاستگاه انسانی بشریت، همگان را به این نکته می‌رساند که شرط لازم برای برخورداری از حقوق بشر، انسان بودن و در زمره بشر قرار گرفتن است، اما این ویژگی دارای ضعف‌هایی نیز هست. ضعف عمده‌ی این ویژگی آن است که اگر چه بشر بودن شرط لازم برای برخورداری از حقوق (بشر) می‌باشد، اما شرط کافی برای آن محسوب نمی‌شود و لذا شرایطی برای برخورداری از این حقوق وجود دارد. منظور از حقوق، وجود دلیلی است برای نحوه رفتار مناسب و محترمانه با اشخاص و افراد.

به هر حال افراد برای بهره‌مندی از حقوق بشر می‌بایست دارای سه ویژگی باشند: نخست اینکه از لحاظ بیولوژیکی از

نوع بشر باشند، دوم اینکه از نقض حقوق (بشر) دیگر انسان‌ها خودداری نمایند و سوم دارای نیاز و منافع حیاتی برای برخورداری از حداقل ارزش‌ها در زندگی باشند. بنابراین، برخورداری از این سه ویژگی موجب می‌گردد تا دیگر انسان‌ها نیز از حقوق وی (به عنوان یک فرد واجد شرایط)، آگاه گردند.

بخش سوم: چه چیز حقوق بشر را توجیه می‌کند؟

با علم به اینکه حقوق بشر چیست و چه کسانی از آن بهره‌مند می‌شوند، به پرسش بعدی می‌رسیم که اصولاً چرا چنین حقوقی وجود دارد و بشر از آن بهره‌مند می‌شود؟ چه دلایل کافی می‌توان ارائه نمود که وجود حقوق بشر را توجیه کند؟ به طور کلی توجیه یک ادعای سیاسی یا اخلاقی با اثبات یک قضیه‌ی علمی همانند قضایای فیزیک یا ریاضیات شبیه نمی‌باشد. ارسطو در این رابطه عنوان می‌کند که «اخلاقیات و سیاست به مدارک مستدل و محکمی - که قضایای علوم طبیعی و ریاضی نیاز دارند - هیچ‌گونه

احتیاجی ندارند.» البته این بدین معنی نیست که اخلاقیات و سیاست کم اهمیت می‌باشند، بلکه بدین معنی است که اخلاقیات و سیاست را نمی‌توان از نظر توجیه‌پذیری در دسته‌ای طبقه‌بندی نمود که علوم ریاضی و یا فیزیک قرار دارند. در واقع اخلاقیات و سیاست (برخلاف علوم ریاضی و فیزیک) از جمله علمی هستند که به دنبال بهترین راه برای توضیح و فهم مطالب هستند و بیشتر به ارزش‌های اجتماعی و فردی توجه دارند. بهترین توجیه در اینجا توجیهی است که براساس اصول و مبانی مناسبی تنظیم شده باشد که آن اصول و مبانی خود جای بحثی نداشته باشند. البته در عین حال برخی از فیلسوفان معتقدند که حقوق بشر اصولاً نیازی به توجیه ندارد. اما اگر در فرآیند توجیه حقوق بشر قرار گیریم، ابتدا باید مبانی این موضوع را جداسازی نماییم. برای نمونه، توجیهات مذهبی در زمینه توجیه حقوق بشر قابل توجه می‌باشند. همچنین «اثبات گرایی حقوقی» نیز از منظر دیگر قابل ذکر بوده و به

توجیه حقوق بشر کمک می‌کند. از سوی دیگر «اخلاق گرایسی اجتماعی» نیز برای توجیه حقوق بشر براساس باورهای اخلاقی و لزوم حفظ و رعایت و نگهداری آنها تأکید داشته و بر ایجاد ساز و کاری بدین منظور اصرار می‌ورزد و به نوعی در پی توجیه ضرورت و اهمیت حقوق بشر می‌باشد. توجیه دیگری که برای حقوق بشر مطرح شده است، طرحی است که توسط فردی به نام اچ. ال. ای. هارت ارائه گردیده است و مبنای آن این است که اگر ما هیچ حقوقی را نداشته باشیم، حقوق بشر را خواهیم داشت. در اینجا باید به تمایز و تفاوت بین حقوق خصوصی و حقوق عمومی توجه شود. پایه نظرات هارت بر این فرضیه استوار است که اگر کسی دارای یک حقوق خصوصی باشد حتماً باید یک حق عمومی را نیز دارا شود. وی با این فرضیه سپس وجود و ضرورت حقوق بشر را توجیه می‌نماید. یک توجیه دیگر نیز چنین مطرح می‌نماید که برای هر انسان عاقلی واضح و مبرهن است که همه‌ی انسان‌ها یکسری نیازهای حیاتی

دارند که زندگی و حیات آنها بدان بستگی دارد. لذا حقوق بشر از جمله حقوق ذاتی بوده و تأمین کننده نیازهای حیاتی انسان می‌باشد.

بخش چهارم: اهداف حقوق بشر چیست؟

یکی از مهم‌ترین مسائلی که همواره در مباحث حقوق بشری مطرح است، آن است که هدف از این حقوق چیست؟ باید گفت حقوق بشر حقی است که به افراد بر می‌گردد و یا به عبارتی دیگر، متعلق به افراد است. پیرامون اهداف حقوق بشر، لایحه حقوق انگلستان و اسناد حقوق بشری آفریقا قابل ذکر می‌باشند. در هر دو این اسناد به حقوق بشر توجه شده و اهداف آن نیز برشمرده شده است. علاوه بر این، اعلامیه فرانسه درباره حقوق بشر و اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز در این زمینه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند.

از سوی دیگر حقوق بشر و ارتقای کرامات فردی و جمعی انسان‌ها همواره از دغدغه‌های بشر بوده است و اعلامیه

می‌دانند. چرا که از یک سو این اعلامیه با رأی اکثریت کشورها به تصویب رسیده و از سوی دیگر در مقدمه آن تأکید و تأیید شده است که این اعلامیه برای همه ملت‌ها تنظیم و تدوین گردیده است.

البته گفتنی است که حقوق بشر به نوعی دارای دو سطح است. ویژگی‌های سطح نخست شامل برخورداری از پنج اصل اساسی آزادی، برابری، امنیت، معاش و شناسایی^۱ است که حداقل استانداردها برای زندگی در دنیای امروزی هستند، و سطح دوم حقوق بشر از جمله حقوقی است که بیشتر در اعلامیه جهانی حقوق بشر (همانند حق آزادی بیان) مورد اشاره قرار گرفته است.

به هر حال اهمیت حقوق بشر در آن حد است که بسیاری از حقوقدانان شرط لازم تحقق صلح و ثبات در جهان را رعایت حقوق بشر می‌دانند. به علاوه بسیاری از کشورها نیز در تلاشند تا فعالیت‌های خود را در پناه حقوق بشر توجیه نمایند (حتی اگر ناقض حقوق بشر باشد). اگرچه این امر با اهداف اصلی و

جهانی حقوق بشر نیز در واقع برای پاسخ‌گویی به این نیاز تدوین گردیده است. توسعه به عنوان یکی از اهداف انسان‌ها هنگامی معنا خواهد یافت که باعث افزایش انتخاب‌های فردی و افزایش مشارکت گردد و دسترسی به امکانات را بهتر سازد. به رغم آنکه طرحی کلی برای دستیابی به این اهداف وجود ندارد، اما می‌توان گفت حکومت‌های دموکراتیک بهترین فرصت را برای محافظت از حقوق سیاسی، مدنی و اجتماعی فراهم می‌آورند. با این وجود از نظر اهداف حقوق بشر، تلفیق حقوق بشر با برنامه‌های توسعه هنوز ناممکن و یا می‌توان گفت ناممکن مشخص است.

بر پایه مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌توان گفت که دو نظریه وجود دارد: (۱) گروهی حقوق بشر را یک پدیده جهانی ندانسته بلکه آن را برخاسته از فرهنگ و سنت‌های شماری از کشورها می‌دانند. بنابراین، از نظر این دسته از کشورها، اعلامیه جهانی حقوق بشر برای کشورها لازم‌الاتباع نمی‌باشد. (۲) شماری دیگر از کشورها، حقوق بشر را یک پدیده جهانی

1- Recognition

اولیه حقوق بشر در تعارض است، اما نشان دهنده اهمیت موضوع حقوق بشر در سطح جهانی است.

بخش پنجم: اشخاص (حقیقی یا حقوقی) دارای چه وظایفی می‌باشند؟

در ادامه بحث‌های حقوق بشری، با پرسشی روبه‌رو می‌شویم که در واقع تعیین کننده اهداف حقوق بشر می‌باشد. پرسش یادشده آن است که آیا اشخاص و افراد مدعیان حقوق بشر هستند یا سازمان‌ها و نهادها؟ در این باره نیز نظرات گوناگونی ارایه شده است. از سویی نهادهای اجتماعی به واسطه‌ی تأثیری که بر زندگی و روابط اجتماعی انسان‌ها دارند، نمی‌توانند نادیده گرفته شوند که این موضوع خود از چند بعد قابل بررسی است: ۱) وضعیت سازمان‌های اقتصادی در جامعه: در رابطه با این موضوع پرسش‌هایی مطرح می‌شود، از جمله آنکه آیا این سازمان‌ها تحت نظر کامل دولت‌ها فعالیت می‌نمایند؟ و آیا اصولاً مردم از فعالیت این‌گونه سازمان‌ها بهره‌مند می‌شوند یا خیر؟ ۲) وضعیت سازمان

سیاسی در جامعه: در رابطه با این وضعیت پرسش‌هایی مطرح است، همانند آنکه دولت حاکم چگونه به وجود آمده و آیا وضعیت دموکراسی برقرار است؟ چه کسانی تصمیم می‌گیرند و چه کسانی حکومت می‌کنند؟ و پرسش‌هایی مانند آن. ۳) وضعیت سازمان‌های حقوقی در جامعه: در رابطه با این وضعیت نیز پرسش‌هایی از این قبیل مطرح است که آیا قانون اساسی وجود دارد؟ آیا سیستم قضایی مستقل عمل می‌کند؟ و یا اینکه آیا قضات منصوب می‌شوند و یا انتخاب می‌گردند؟ ۴) وضعیت استقرار نیروهای نظامی در جامعه: در رابطه با این وضعیت پرسش‌هایی از این قبیل مطرح است که قوانین و حقوق اجتماعی چگونه حفظ، تأمین و اجرا می‌شوند؟ و ضمانت اجرای قوانین و مقررات چیست؟ ۵) وضعیت آموزش و بهداشت در جامعه: در رابطه با این وضعیت نیز باید پاسخ داد که آیا پایه‌های اصلی و اساسی آموزش، تندرستی و بهداشت در جامعه تضمین شده است؟ و آیا وضعیت مدارس و بیمارستان‌ها در جامعه مناسب است یا

خیر؟ ۶) وضعیت بنیاد خانواده در جامعه: پیرامون این وضعیت نیز باید پرسید که آیا ازدواج و طلاق شرایط ویژه خود را دارند؟ و چه حقوقی برای والدین نسبت به فرزندان و بالعکس متصور است؟

اینکه جامعه چگونه به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و اجتماع در تعامل و روابط درونی خود چگونه به پاسخ این پرسش‌ها می‌رسد، خود نشان دهنده چگونگی رابطه فرد و جامعه در سایه حقوق بشر می‌باشد. یکی از صاحب‌نظران به نام توماس پوگ^۱ در این باره رابطه‌ای را بین تئوری حقوق بشر با رهیافت و دیدگاه سازمانی ارائه می‌کند. به باور وی، نهادها بخش حیاتی جامعه هستند که نشان دهنده مدعیان و صاحبان حقوق بشر و وظایف آنها می‌باشند و نهادها تأثیر بسیار قوی در مضمون این مطلب که اهداف حقوق بشر چیست و چه کسانی از آن بهره‌مند شده و مدعی آن هستند، دارند. نامبرده در ادامه این مطلب را بیان می‌کند که افرادی که در نهادهای اجتماعی دارای مسئولیت هستند، خود وظایف و تعهداتی را برعهده دارند،

یا به عبارت دیگر نهادها به واسطه افراد فعال بوده و فعالیت می‌نمایند.

در پایان باید به این موضوع نیز اشاره نمود که بین وظایف نهادهای «ملی» یا «بین‌المللی» در زمینه پشتیبانی از حقوق بشر نباید قایل به تفکیک شد، زیرا هر دو آنها این وظیفه مهم را برعهده دارند. به علاوه هر فرد همان‌گونه که از حقوقی برخوردار است، متقابلاً دارای مسئولیت نیز می‌باشد و هر چقدر میزان برخورداری فرد از حقوق (بشر) بیشتر باشد، مسئولیت‌های وی نیز به همان میزان افزایش خواهد یافت، به ویژه آنکه مهم‌ترین وظیفه هر فرد احترام گذاشتن به حقوق دیگر افراد و عدم ایجاد آسیب و ضرر برای دیگران می‌باشد.

بخش ششم: آیا حقوق بشر می‌تواند در مقابل انتقادات مقاومت کند؟

برخی از پرسش‌هایی که همواره از سوی منتقدین حقوق بشر مطرح بوده است به شرح زیر می‌باشند: (۱) آیا اصولاً حقوقی به نام حقوق بشر وجود دارد؟ (۲) آیا حقوق بشر قابل توجیه است؟ (۳) آیا

حقوق بشر قابل‌ارایه است؟ ۴) آیا حقوق بشر جهان‌شمول است؟ ۵) آیا حقوق بشر دارای ویژگی بهره‌مندی است؟

در بخش‌های مختلف فصل یکم کتاب، تلاش گردیده تا به پرسش‌های گفته شده تا اندازه‌ای پاسخ داده شود. البته یکی از مباحثی که همواره می‌توان درباره آن مطالبی را ارایه نمود، بحث جهان‌شمولی حقوق بشر است. وقتی به تمایز فرهنگ‌ها، تفاوت در مذاهب و زبان‌ها و آداب و سنن می‌نگریم ممکن است به این نتیجه برسیم که حقوق بشر چندان هم دارای جنبه جهانی نیست. البته یک حقیقت مهم وجود دارد بدین مضمون که اگر حقوق بشر برخاسته و برگرفته از فرهنگ اروپایی (غربی) است، موقعی حقوق بشر جهانی می‌شود که این فرهنگ نیز جهانی شود. پاسخ به این ادعا و یا انتقاد، در پیشینه مشارکت و رویارویی فرهنگ غربی و فرهنگ غیرغربی نهفته است. از سوی دیگر هژمونی آمریکا نیز تأثیرات قابل توجهی در گسترش و تقویت حقوق بشر در پنجاه سال اخیر داشته است. البته انتقاد جهانی

نبودن حقوق بشر بیشتر توسط کشورهای مطرح می‌شود که پیشینه درخشانی در زمینه رعایت حقوق بشر نداشته‌اند. کوتاه سخن اینکه، این انتقاد در مقاطع و در مواردی بیشتر جنبه سیاسی به خود گرفته است.

از جمله مباحثی که مدافعین حقوق بشر در پاسخ به این انتقاد مطرح می‌کنند، بحث جهان‌شمولی حقوق بشر است. آنها این واقعیت را طرح می‌کنند که همه افراد در جهان حاضر زندگی می‌کنند و لذا خودبه‌خود دارای روابط و تعامل با یکدیگر هستند و روابط قوی بین اعضای جامعه بشری با عنایت به ایده جهانی‌گرایی وجود دارد. از نظر آنها این روابط قوی در داد و ستد جهانی، فن‌آوری اطلاعات، همکاری‌های بین‌المللی، دیپلماسی، پیمان‌های جهانی، جهانگردی، تبادلات آموزشی، تأثیرات فرهنگی و... قابل مشاهده است و در واقع با این نگرش، جهان و جهانیان روز به روز به هم نزدیک‌تر می‌شوند. بنابراین با این همه رابطه و نزدیکی، ما به ترتیباتی نیاز داریم که بر این روابط نزدیک و تعاملات قوی، نظارت و حکومت کند و به ساز و کاری

جهت تبادل، که مردم باید نسبت به مالکیت پول یا کالا حق داشته و آزاد باشند. از دیدگاه کارل مارکس، از این زاویه همه جوامع (و انسان‌ها) یکسان نیستند و این آزادی و حقوق و به طور کلی این نظام اقتصادی تنها ویژه برخی جوامع است و این مشکل، ضعفی است که بر جهان‌شمولی حقوق بشر وارد می‌باشد. به هر صورت حقوق بشر یک موضوع حیاتی^۱ و جهان‌شمول است و مخالفین جهان‌شمول بودن حقوق بشر، هیچ دلیل قانع کننده‌ای برای اثبات نظرات خود ندارند.

فصل دوم: مضامین حقوق بشر

این فصل شامل دو بخش جداگانه به شرح ذیل است:

بخش نخست: تحولات حقوق بشری تا پایان قرن نوزدهم

اگر چه درباره حقوق بشر، غیرممکن به نظر می‌رسد که مفاهیم حقوقی را از مضامین آن جدا ساخت، اما به منظور

نیاز است تا این حقوق و قوانین را تنظیم و اجرا نماید. بنابراین، از این زاویه به بحث جهان‌شمولی حقوق بشر می‌رسیم. به هر حال از یک زاویه وقتی بحث حقوق بشر مطرح می‌شود، نخستین موضوعی که مورد توجه قرار می‌گیرد آن است که همه انسان‌ها در این جهان زندگی می‌کنند و بنابراین در نهادهای مدنی و اجتماعی مختلفی با هم تعامل دارند. این تعامل خود به خود به روابط نزدیک‌تر انسان‌ها منجر شده و به دنبال آن نقش مؤثر نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی پررنگ‌تر می‌شود.

از دیدگاه برخی افراد مانند کارل مارکس، مشکلی که درباره حقوق بشر وجود دارد آن است که اگر چه بحث جهان‌شمولی و جهانی بودن حقوق بشر مطرح است، اما تنها این موضوع توسط جوامع توسعه‌یافته و جوامعی که دارای بازار آزاد هستند، دنبال می‌شود و حقوق بشر همانند بقیه انواع حقوق، ثمره‌ی نظام سرمایه‌داری است. از نظر وی، نظام سرمایه‌داری نظامی است با سازمان‌های اجتماعی که دارای سه ویژگی می‌باشد: (۱) مالکیت خصوصی در جهت تولید، (۲) بازار آزاد در جهت توزیع و (۳) پول در

1- Vital

شناسایی بیشتر اجزا و ویژگی‌های موضوع، در این بخش تلاش می‌شود تا مضامین حقوقی «حقوق بشر» از زاویه تاریخی در قرن نوزدهم مورد بررسی قرار گرفته و به این منظور پرسش‌هایی طرح و سپس به آنها پاسخ داده شود. پرسش‌هایی مانند اینکه چه نهادها و ارگان‌هایی به فکر تدوین مبانی حقوقی حقوق بشر افتادند؟ چه اتفاقاتی باعث شد تا این تفکر شکل گیرد؟ چه کسانی آن را به چالش کشیده‌اند؟ چه کسانی از آن پشتیبانی نموده‌اند؟ و آیا می‌توان از روی این پیشینه تاریخی، به آینده حقوقی آن دست پیدا نمود؟

۱. ادیان سنتی - تمدن یونانی

بیشتر ادیان بزرگ دنیا مانند اسلام، مسیحیت، یهودیت، هندویسم و بودا در اشکال گوناگون از این ایده که هر شخص در جامعه باید دارای حقوق و مزایایی باشد، حمایت نموده‌اند. البته در هریک از ادیان گفته شده نظر به باورها و تکالیف دینی و مذهبی، تعاریف متفاوتی از این ایده بیان شده است. با این وجود بیشتر ادیان قایل به عدالت و برابری پیرامون

حقوق و تکالیف انسان‌ها بوده‌اند. درباره تمدن‌های بزرگ نیز از آنجایی که تمدن یونانی به عنوان پایه تمدن غرب محسوب می‌شود، بنابراین به بررسی آن می‌پردازیم. بررسی تمدن یونانی مشخص می‌کند که در آن دوره نیز به حقوق بشر توجه می‌شده است، اگر چه در عین حال در بیشتر دولت - شهرهای یونان برده‌داری رواج داشته و مردم‌سالاری واقعی حکمرانی نمی‌کرده است. به هر حال آنچه مسلم است اینکه نخستین دموکراسی جهانی از همین دولت - شهرها برخاسته است. در واقع منشأ اصلی حقوق بشر در تمدن یونانی از مفهوم حقوق طبیعی نشأت می‌گرفت که براساس آن حقوق اولیه انسان‌ها محترم شمرده می‌شد.

۲. دوره میانه

با سقوط امپراتوری روم در قرن پانزدهم، نه تنها دولت‌ها و حکومت‌های کوچک‌تری به وجود آمدند بلکه خود به خود الگویی نیز برای کشورهای مشرق زمین خلق گردید. این تحول تاریخی نیز خود باعث شد تا حقوق انسان‌ها بیشتر مورد توجه قرار گیرد و در جهت تکامل

سوق پیدا کند. ولی با آغاز «دوره‌ی تاریک» این شرایط متحول گردید. گفتنی است که از سال ۸۰۰ میلادی، جنگ‌های قومی و منطقه‌ای باعث شد تا دوباره بشر از لحاظ حقوقی و مدنی یک سیر فقه‌رایی را طی نماید. اگر چه حکام پیروز در این جنگ‌ها پس از تثبیت قدرت خویش به فکر احیای نظام مدنی و حقوق اجتماعی افتادند. در پی آن با سلطه‌ی کلیسا نیز این اندیشه پدیدار گشت که در برابر مسئولیت‌های انسان در برابر خداوند، بشر به یکسری حقوق نیز می‌بایست دسترسی پیدا نماید.

۳. دوره‌ی مدرن ابتدایی (رنسانس)

این دوره با اتفاق‌هایی مانند کشف آمریکا در ۱۴۴۲ و جنبش اصلاحی پروتستان در ۱۵۱۷ در اروپا، همراه بود. این اتفاقات با تحولات و پیشرفت‌هایی در زمینه ساختار حکومتی دولت - شهرها نیز همراه گشت. این تحولات و پیشرفت‌ها در واقع به ایجاد یک سیستم اولیه در زمینه حقوق مدنی انسان‌ها کمک نمود. البته رابطه بین ساختار دولت - شهر و وضعیت حقوق بشری و روند تاریخی آن، رابطه‌ی

پیچیده‌ای است. از یک‌سو بزرگ‌ترین و وحشیانه‌ترین نقض‌های حقوق بشری از جانب اروپایی‌ها و دولت شهرهای اروپایی صورت گرفت و از سوی دیگر نیز برخی از همین دولت - شهرهای اروپایی بودند که بانیان اصلی حقوق بشر در جهان گردیدند. خلاصه اینکه تحولات اروپایی حقوق بشر با تحولات فکری عصر رنسانس همراه بوده و پیشرفت‌هایی نیز در این زمینه حاصل می‌گردد. با این وجود از بعد تاریخی، حقوق بشر هیچ‌گاه یک حقوق انتزاعی نبوده و درجه به واقعیت پیوستن آن به یک مجموعه عملکردهای تاریخی و اجتماعی وابسته بوده است.

بخش دوم: قرن بیستم

از دیدگاه حقوق بشر، قرن بیستم با نخستین جنگ جهانی در سال ۱۹۱۴ آغاز می‌شود و چند سال پیش از آن (۱۹۱۴-۱۹۰۰) از نظر تاریخ شناسان و مورخین حقوق بشری به قرن ۱۹ نسبت داده می‌شود. جنگ یاد شده در نهایت با پیمان صلح ورسای در سال ۱۹۱۹ به پایان

می‌رسد. در واقع این پیمان‌نامه به عنوان یک توافق بین کشورهای درگیر جنگ تأثیرات فراوانی بر تحولات قرن بیستم می‌گذارد. این تأثیرات از جنبه‌های گوناگونی قابل بررسی است که بیشتر آن در شیوهی تعامل کشورهای پیروز جنگ با کشورهای شکست‌خورده خلاصه می‌شود. برای نمونه، آنچه که آلمان در نهایت مجبور به پذیرش و اجرای آن شد به حدی بود که ویلسون رییس‌جمهور وقت آمریکا نسبت به آنچه که به این کشور تحمیل شد، ابراز نگرانی نمود. به نظر وی سیستم قدیمی امپراتوری در اروپا از علل اصلی شروع جنگ بود و بنابراین، برای جلوگیری از جنگ، می‌بایست همکاری‌های بین‌المللی در زمینه تشکیل یک جامعه‌ی جهانی ارتقا یابند. نامبرده سپس اصولی را مطرح نمود که نقطه‌ی عطفی در زمینه جنبش جهانی حقوق بشر به شمار می‌رود. این اصول سپس منجر به تشکیل یکی از سازمان‌های بین‌المللی یعنی جامعه‌ی ملل گردید. در واقع جامعه ملل را باید فرزند ویلسون رییس‌جمهور وقت آمریکا دانست. گرچه در ابتدا جامعه

ملل با موفقیت فعالیت خود را آغاز کرد اما در ادامه برخی از کشورها مانند آلمان و ژاپن (پس از اینکه رژیم‌های فاشیستی در این کشورها بر سرکار آمدند)، از جامعه ملل خارج شدند و دوباره بحران‌های اجتماعی آغاز گردید.

چند سال فاصله بین دو جنگ جهانی (۱۹۱۸-۱۹۳۹) را باید به عنوان یک دگرگونی قابل توجه در عرصه حقوق بشر به شمار آورد. در فاصله این سال‌ها، بانوان حق رأی پیدا کردند و در اجتماع ظاهر شدند. در آغاز سال ۱۹۲۰ قوانین ملایم‌تر کاری در کل اروپای غربی رواج یافت و برای نمونه اتحادیه‌های کارگری به وجود آمدند. به علاوه اعتصاب‌های کارگری، درخواست برای ظهور احزاب سیاسی و فعال شدن سیستم دموکراسی در سال‌های آتی، همه و همه تحولاتی بودند که در عرصه حقوق بشر به وجود آمدند. در ادامه، پررنگ‌تر شدن نقش دولت به عنوان ضامن آزادی‌ها و حقوق اجتماعی و رواج نظام کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) موجب گردید تا اهمیت موضوع حقوق بشر افزایش یابد. متأسفانه به قدرت رسیدن

هیتلر و حزب نازی در آلمان، اوضاع را دگرگون ساخت که اوج این دگرگونی آغاز جنگ جهانی دوم بود. جنگی که اگر چه در آغاز چند کشور درگیر آن بودند اما به تدریج همانند آتشی که شعله‌های آن فراگیر می‌شود، کشورهای بیشتری را در بر گرفت. با این همه، همانند نخستین جنگ جهانی، برای این جنگ نیز پایانی متصور بود. البته این پایان با تغییرات فراوانی در سطح جامعه بین‌الملل همراه گشت. اتحاد شوروی سابق اجازه یافت تا کشورهای اروپای شرقی را در بلوکی گرد هم آورد تا شاید علیه تهدیدات آینده ایمن بمانند. ایالات متحده نیز ژاپن را اشغال کرده و آن را بازسازی نمود. در ادامه جهت محاکمه مسببین و عاملان کشتارهای بیگناهان در طی جنگ، دادگاه نورنبرگ تشکیل شد که این خود نقطه عطف برای تحولات حقوق بشری بود. سپس با تلاش روزولت رییس جمهور وقت آمریکا، سازمان ملل تأسیس گردید. از زاویه حقوق بشری نیز باید گفت کشورهای عضو سازمان ملل از طریق مذاکره، قطعنامه‌ای را در مجمع عمومی به

تصویب رساندند که منجر به اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ گردید. اعضای جامعه جهانی بار دیگر در سال ۱۹۴۹ گردهم آمدند تا کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو را امضا نمایند. در سال‌های بعد جهان شاهد جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب بود که تا سال ۱۹۹۰ به طول انجامید. در این دوران روابط میان کشورها بسیار پیچیده گشت و جهان به سه حوزه تقسیم گردید. جهان یکم به کشورهای صنعتی و دارای دموکراسی اطلاق گشت. جهان دوم به جهان متمرکز در بلوک کمونیست و جهان سوم نیز کشورهای عقب مانده و فقیر را در بر گرفت که به نسبت تفاوت در وضعیت صنعتی و اقتصادی، به همان اندازه نیز در رعایت حقوق بشر بین آنها تمایز وجود داشت. البته نقش سازمان ملل به عنوان یک نهاد کنترل و تنظیم کننده روابط کشورها در این دوران، بسیار قابل توجه بود.

با فروپاشی شوروی، جنگ سرد نیز به پایان رسید و دوره‌ی جدیدی آغاز شد که با تغییر ساختار در کشورهای اروپای

شرقی (به جا مانده از بلوک کمونیس‌م) و تقویت نهادهای مردمی و ساختار دموکراسی در این کشورها همراه بود. به علاوه همکاری‌های منطقه‌ای نیز در میان کشورها فزونی یافت و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی جدیدی به وجود آمده و شروع به کار نمودند که این نهادها فعالیت‌های چشم‌گیری را در زمینه ارتقا رعایت حقوق بشر در سطح جهان (در کنار نهادهای پیشین)، به عمل آورده‌اند.

بنابراین، اگرچه حوادث ناگواری در طی دوران پس از پایان جنگ سرد به وقوع پیوسته است که از جمله مهم‌ترین آنها وقوع جنگ در رواندا، یوگسلاوی سابق، خلیج فارس و نیز حمله به برج‌های داد و ستد جهانی آمریکا در نیویورک (حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) بوده است، اما تحولات بسیار مثبتی را نیز در طی این دوران شاهد بوده ایم که این تحولات دارای آثار چشم‌گیری در زمینه گسترش دموکراسی، حکومت مطلوب^۱ و حاکمیت قانون^۲ بوده‌اند. از جمله دیگر تحولات را

می‌توان محور رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی، تقویت هم‌گرایی در اتحادیه اروپا و تأسیس دادگاه اروپایی حقوق بشر، گسترش بازار آزاد، افزایش فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز جهانی شدن^۳، دانست. البته آنچه مسلم است نقش سازمان ملل متحد به عنوان یک سازمان جهانی در زمینه ارتقا وضعیت حقوق بشر و احترام به آزادی‌های فردی به ویژه در چارچوب کمیته و کمیسیون حقوق بشر را نمی‌توان در رابطه با پیشرفت تحولات حقوق بشری نادیده گرفت.

نقد و ارزیابی

با یک ارزیابی کلی از کتاب می‌توان اذعان نمود که نویسنده کتاب دارای یک دیدگاه غربی (به ویژه آمریکایی) در زمینه تحولات حقوق بشری است. ادبیات کتاب پیش روی، به گونه‌ای تنظیم شده که خواننده غیرغربی به آسانی به پیش‌داوری‌های نویسنده در ارج نهادن نسبت به رهیافت غربی حقوق بشر پی

1- Good Governance

2- Rule of Law

3- Globalization

می‌برد. این موضوع پدیده‌ای است که بیشتر نویسندگان غربی حقوق بشر به آن مبتلا هستند. نکته دیگری که در این کتاب قابل تأمل است اینکه به باور نویسنده، میزان رعایت حقوق بشر از سوی کشورها، بستگی به سطح پیشرفت صنعتی و اقتصادی آنها دارد. به عبارتی دیگر، بین رعایت حقوق بشر و وضعیت صنعتی و اقتصادی کشورها، یک ارتباط مستقیم وجود دارد.

نویسنده در چندین قسمت از کتاب خود بر این نکته تأکید می‌نماید که تقویت نظام اقتصاد بازار یا اقتصاد آزاد^۱ دارای آثار مثبتی بر گسترش دموکراسی در جوامع است. این موضوع، ضمن اینکه یک حقیقت روشن در کشورهای غربی است، اما لزوماً به معنای درستی این رهیافت در کشورهای جنوب نیست. نویسنده کتاب همچنین حامی دیدگاه سازمانی (به ویژه سازمان ملل متحد^۲) در زمینه ارتقا وضعیت حقوق بشر می‌باشد. وی بر این باور است که موفقیت تلاش‌ها

برای ارتقا وضعیت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در جهان، تنها در قالب همکاری‌های بین‌المللی و منطقه‌ای (به ویژه در چارچوب سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن) امکان پذیر می‌باشد. نویسنده حامی دیدگاه جهان‌گرایانه از نظم نو جهانی بوده و جهانی شدن را تنها دارای آثار مثبت و عامل اساسی پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی و در نتیجه ارتقا وضعیت حقوق بشر در جهان می‌داند.



1- Market Economic

2- UN